

## آیات مرتبط با رخدادها (۵)

### ۵. فتح مکه در آینه قرآن و تاریخ محمداسماعیل نوری

«فتح مکه» فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود و مقاومت‌های دشمن بعد از حدود بیست سال در هم شکست. در حقیقت با «فتح مکه» بساط شرک و بت‌پرستی از «جزیره عربستان» برچیده و اسلام برای نفوذ و صدور به کشورهای دیگر جهان آماده شد.

در این مقاله، ضمن نقل خلاصه‌ای از جریان «فتح مکه» به آیات مرتبط با هر قسمت از این جریان اشاره خواهد شد و با توجه به اینکه آیات بسیاری با جریان مذکور مرتبط

در ماه مبارک رمضان، چندین رخداد مهم وجود دارد که برخی از آنها با آیات قرآن نیز ارتباط دارد؛ یکی از آنها «فتح مکه» است که در روز بیستم ماه رمضان سال هشتم هجرت واقع شده است.<sup>۱</sup>

---

۱. مسار الشیعة، شیخ مفید (محمد بن محمد بن نعمان)، ضمن مجموعه نفیسه، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۶ق، ص ۹ (۴۵) و توضیح المقاصد، شیخ بهاء الدین (محمد بن حسین عاملی)، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۲۲ (۵۳۵).

**«فتح مکه» فصل جدیدی  
در تاریخ اسلام گشود و  
مقاومت‌های دشمن بعد از  
حدود بیست سال در هم  
شکست. در حقیقت با  
«فتح مکه» بساط شرک و  
بت‌پرستی از «جزیره  
عربستان» برچیده و اسلام  
برای نفوذ و صدور به  
کشورهای دیگر جهان  
آماده شد**

چند نفر از قبیله «خزاعه» به همراه  
«عمرو بن سالم» برای رساندن ندای  
مظلومیّت قبیله «خزاعه» به مدینه  
آمدند و وارد مسجد شدند. «عمرو بن  
سالم» در حضور پیامبر ﷺ و مسلمانان  
اشعاری خواند که برخی از ابیات آن  
چنین بود:

می‌باشد و بنای این مقاله بر اختصار  
است، لذا از تفسیر آیات مربوط  
خودداری می‌شود.

#### مقدمت فتح مکه

در قرارداد «صلح حدیبیه» که در  
سال ششم هجرت میان پیامبر ﷺ و  
سران قریش بسته شد، آمده بود:  
مسلمانان و قریش می‌توانند با هر  
قبیله‌ای که خواستند هم پیمان شوند  
و مضمون این صلح‌نامه، نسبت به  
آنان نیز باید رعایت شود.

بر همین اساس قبیله «خزاعه» با  
پیامبر اسلام و قبیله «بنوبکر» با قریش  
هم‌پیمان شدند و میان این دو قبیله که  
از قدیم نزاع و خصومت بود، در ماه  
شعبان سال هشتم هجرت جنگی واقع  
شد. در این جنگ، قریش با دادن  
سلاح و نیروی انسانی به قبیله «بنو  
بکر» مساعدت نموده، شبانه به قبیله  
«خزاعه» حمله کردند و حدود بیست  
نفر از آنان را کشتند.

یاری به ایشان داد و در این لحظه صدای رعد و برق ابر شنیده شد. حضرت فرمود: «این ابر بشارت بر یاری (بنی کعب = قبیله خزاعه) می دهد.»

از آن سوی وقتی قریش متوجه اشتباه خود در نقض پیمان شدند، «ابو سفیان» را به «مدینه» فرستادند تا اینکه آن پیمان را دوباره تأیید و تمدید نمایند، ولی «ابوسفیان» نتوانست پیامبر را راضی نماید و محروم برگشت.

#### دستور پیامبر برای آمادگی

پیامبر اسلام ﷺ دستور داد مسلمانان آماده شوند و جاده «مدینه» به «مکه» را قرق کنند تا کسی خبر این آمادگی را به مکیان نرساند و در دعا نیز از خدا چنین درخواست کرد:

«اللَّهُمَّ خُذِ الْعَيْنَ وَالْأَخْبَارَ عَنْ قُرَيْشٍ حَتَّى تَبْعَثَهَا فِي بِلَادِهَا؛ خدایا! چشم و گوش قریش را از کار ما بپوشان و از

يَا رَبِّ اِنَّى نَاشِدٌ مُّحَمَّدًا  
جِلْفَ اَيِّنَا وَاَيِّهِ الْاَتْلَادَا  
اِنَّ قُرَيْشًا اَخْلَفُوكَ الْمَوْعِدَا  
وَنَقَضُوا مِيثَاقَكَ الْمُؤَكَّدَا  
هُم يَتُونَنَا بِالْوَتِيرِ هَجَّجِدَا  
وَقَتَلُونَا رُكْعَمًا وَاَسْجِدَا  
پروردگارا! من اراده نموده‌ام،  
محمد ﷺ، هم عهد و پیمان پدرمان و  
پدر بزرگوارش را [تا بگویم] که  
قریش خُلف موعده نموده و پیمان  
مؤکد خود را [که در حدیبیه با تو  
بسته بودند] شکستند.

آنان در دل شب در کنار آب  
«وتیر» بر ما حمله کردند و عده‌ای را  
در حال خواب یا در حال رکوع و  
سجود کشتند. او برای تحریک روح  
سلحشوری مسلمانان جمله زیر را  
زیاد تکرار می‌کرد:

«قُتِلْنَا وَ قَدْ اَسْلَمْنَا؛ در حالی که  
مسلمان بودیم قتل عام شدیم.»؛ تا  
اینکه پیامبر، ﷺ، با چشمان اشک‌آلود  
فرمود: «ای عمرو، بس است» و وعده

رسیدن اخبار ما به آنان جلوگیری فرما، تا ناگهانی به دیارشان وارد شده و غافلگیرشان سازیم.»

بدین ترتیب حدود ده هزار نفر از مهاجر و انصار مدینه و اطراف آن مهیای حرکت شدند و مردم [جز خواص] نمی دانستند مقصد کجاست و هدف چیست؟<sup>۱</sup>

### کشف یک خیانت

یکی از مسلمانان خواست خبر آمادگی مسلمانان را به اهل مکه

اطلاع دهد، ولی خیانت او از طریق وحی کشف شد که داستانش در زیر، طبق نقل تفسیر قمی، می آید:

«حاطب بن ابی بلتعنه» در مکه مسلمان شد، و به مدینه هجرت کرد، در حالی که اهل و عیالش در مکه مانده بودند. از سوی دیگر کفار قریش ترس آن را داشتند که لشکر رسول خدا ﷺ، بر سر آنان بتازد. ناچار نزد عیال حاطب رفته، از این خانواده خواستند تا نامه‌ای بر «حاطب» بنویسند، و از وی خبر محمد ﷺ را بپرسند که آیا تصمیم دارد با مردم مکه جنگ کند یا نه؟

خانواده حاطب نامه‌ای به او نوشته، جویای وضع شدند. او در پاسخ نوشت: آری رسول خدا ﷺ، چنین قصدی دارد، و نامه را به دست زنی بنام «صفیه»<sup>۲</sup> داد، و او نامه را در

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، امین الاسلام فضل بن حسن طبری، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۰، ص ۸۴۵ و ۸۴۹؛ میزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمدحسین طباطبایی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۱۳۹۲ ق، ج ۲۰، ص ۵۳۳ و ۵۳۴؛ صفوة للصّحیح من سیرة النّبی الاعظم، سید جعفر مرتضی عاملی با تلخیص علی رفیعی قوچانی، تهران، مؤسسه مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش، ص ۳۰۱ و ۳۰۲ و فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی، تهران، نشر مشعر، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۲۵-۴۲۸.

۲. نام این زن را بعضی «کفود» و بعضی دیگر «ساره» نقل کرده‌اند.

لای گیسوان خود پنهان نموده به راه افتاد. در همین میان جبرئیل نازل شد، و رسول خدا ﷺ را از ماجرا با خبر کرد.

رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین علیؑ و زبیر بن عوام را به طلب آن زن فرستاد. این دو تن خود را به او رساندند. امیرالمؤمنینؑ پرسید: «نامه کجاست؟» «صفیّه» گفت: «نزد من چیزی نیست.» حضرت علی و زبیر اثاث سفر آن زن را تفتیش کردند، و چیزی همراه او نیافتند.

زبیر گفت: «حال که چیزی نیافتیم برگردیم.» امیرالمؤمنین فرمود: «به خدا سوگند رسول خدا ﷺ به ما دروغ نگفته و جبرئیل هم به آن جناب دروغ نگفته و او هم به جبرئیل دروغ نمی‌بندد و جبرئیل هم به خدا دروغ نمی‌بندد و به خدا سوگند، ای زن! یا نامه را در می‌آوری و می‌دهی، و یا سر بریده‌ات را نزد رسول خدا ﷺ می‌برم.» «صفیّه» گفت: «پس از من دور

شوید تا در آورم.» آن‌گاه نامه را از لای گیسوانش در آورد. امیرالمؤمنینؑ نامه را گرفت و نزد رسول خدا ﷺ آورد.

رسول خدا ﷺ از «حاطب» پرسید: «این چه کاری است؟» حاطب عرضه داشت: «یا رسول الله! به خدا سوگند این کار را از روی نفاق نکردم و چیزی را تغییر نداده و تبدیل نکردم و من شهادت می‌دهم به اینکه جز خدا معبودی نیست و اینکه تو رسول بر حق اویی.»

ولیکن اهل و عیال من از مکه به من نوشتند که «قریش» با ما خوش‌رفتاری می‌کنند. من خواستم در حقیقت حسن معاشرت آنان را با خدمتی تلافی کرده باشم تا آنان زن و فرزندانم را اذیت نکنند.»

بعد از سخنان «حاطب» خدای تعالی سه آیه زیر را فرستاد:<sup>۱</sup>

۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی با تحقیق



﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِى سَبِيلِى وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِى تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ \* إِنْ يَتَّقُواكُم يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّسْتِهِمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ \* لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْضَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر

شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید، [پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید]. شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است - اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می‌کشایند، و دوست دارند شما به کفر باز گردید - هرگز بستگان و فرزندانان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما جدایی می‌افکند؛ و خداوند به آنچه نام می‌دهید بیناست.»

این آیات شریفه، هشدارى است

سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش، ج ۲، ص ۳۶۱ و ۳۶۲؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و در تفاسیر دیگر نیز قریب به مضمون فوق در ذیل آیات آغازین سوره ممتحنه ذکر شده است.

رمضان سال هشتم هجرت، پس از اقامه نماز عصر، همراه ده هزار نفر از مسلمانان از «مدینه» به سوی «مکه» حرکت کرد.

پیامبر ﷺ در وسط راه «عباس» عمویش را دید که از «مکه» به عنوان مهاجر به سوی او می‌آید، حضرت به او فرمود: «اثاث خود را به مدینه بفرست و خودت با ما بیا و تو آخرین مهاجری.»

سرانجام مسلمانان به نزدیکی «مکه» رسیدند و در بیرون شهر در بیابانهای اطراف در جایی که «مرّ الظَّهران» نامیده می‌شد و چند کیلومتر بیشتر با «مکه» فاصله نداشت اردو زدند و شبانه آتشیهای زیادی برای آماده کردن غذا [و شاید برای اثبات حضور گسترده خود] در آن مکان افروختند.

جمعی از اهل «مکه» این منظره را دیده در حیرت فرو رفتند.

به همه مسلمانان که مبدا با دشمنان اسلام رابطه دوستی داشته باشند و این کار موجب گمراهی و دوری از ایمان خواهد بود؛ حتی اگرچه مثل «حاطب بن ابی بلتعه» برای نجات زن و فرزندان باشد، کار درستی نیست؛ زیرا فرزندان در قیامت سودی به حال انسان نخواهند داشت، به خصوص اگر بی‌ایمان باشند. پس مسلمان نباید به خاطر آنها خود را گرفتار عذاب نماید. لذا در آیه سوم می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ﴾.

#### حرکت سپاه اسلام

پیامبر اسلام ﷺ «ابوذر غفاری»<sup>۱</sup> را به عنوان جانشین خود در «مدینه» قرارداد. روز چهارشنبه دهم ماه

۱. نام جانشین پیامبر را «ابو لبابة بن عبدالمنذر» یا «ابو رهم کلثوم بن حصین غفاری» و یا «ابن امّ مکتوم» نیز ذکر کرده‌اند: (صفوة الصّحیح من سیرة النّبی الاعظم، ص ۳۰۶).

هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم ﷺ و لشکر اسلام بر «قریش» پنهان بود. در آن شب «ابوسفیان» سر کرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرک، برای پیگیری اخبار از «مکه» بیرون آمدند. در این هنگام «عباس» عموی پیغمبر ﷺ، فکر کرد که اگر رسول الله ﷺ به طور قهرآمیز وارد «مکه» شود کسی از «قریش» زنده نمی ماند. از پیامبر ﷺ اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد. و گفت: «می روم شاید کسی را بینم به او بگویم اهل "مکه" را از ماجرا با خبر کند تا بیایند و امان بگیرند.»

عباس حرکت کرد و نزدیک تر آمد. اتفاقاً در این هنگام صدای «ابوسفیان» را شنید که به دوستانش به نام «بدیل بن ورقاء» و «حکیم بن حزام» می گوید: من هرگز آتشی افزون تر از این ندیده ام! «بدیل» گفت: «فکر می کنم این آتشیها مربوط به قبیله

خزاعه باشد.» ابوسفیان گفت: قبیله خزاعه از این کوچک ترند که این همه آتش برافروزند! در اینجا «عباس»، «ابوسفیان» را صدا زد، «ابوسفیان»، «عباس» را شناخت گفت: «راستی چه خبر؟»

عباس پاسخ داد: «این رسول الله است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ شما آمده اند!» ابوسفیان پریشان شد و گفت: «به من چه دستوری می دهی؟»

عباس گفت: «همراه من بیا و از رسول الله ﷺ امان بگیر؛ زیرا در غیر این صورت کشته خواهی شد!»

به این ترتیب عباس، ابوسفیان را همراه خود سوار بر مرکب رسول الله ﷺ کرد و با سرعت به سوی پیامبر ﷺ برگشت. از کنار هر گروهی و آتشی می گذشت، می گفتند: این عموی پیغمبر ﷺ است که بر مرکب او سوار شده، شخص بیگانه ای نیست.



همتایی ندارد، اگر کاری از بتها ساخته بود من به این روز نمی‌افتادم!» فرمود: «آیا موقع آن نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟!» عرض کرد: «پدر و مادرم فدایت باد، هنوز شک و شبهه‌ای در دل من وجود دارد!»؛ ولی سرانجام «ابوسفیان» و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به «عبّاس» فرمود: «ابوسفیان را در تنگه‌ای که گذرگاه "مکه" است ببر تا لشکریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند.» «عبّاس» عرض کرد: «ابوسفیان مرد جاه‌طلبی است، امتیازی برای او قائل شوید.» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس داخل خانهٔ «ابوسفیان» شود در امان است، و هر کس به مسجدالحرام پناه ببرد در امان است، و هر کس در خانهٔ خود بماند و در را به روی خود ببندد او نیز در امان است.» به هر حال هنگامی که ابوسفیان

تا به جایی رسیدند که «عمر بن خطّاب» بود. هنگامی که چشم «عمر» به «ابوسفیان» افتاد، گفت: «شکر خدا را که مرا بر تو (ابوسفیان) مسلّط کرد در حالی که هیچ امانی نداری!» فوراً خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و اجازه خواست تا گردن «ابوسفیان» را بزند. ولی عبّاس فرا رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! من به او پناه داده‌ام.» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من نیز فعلاً به او امان می‌دهم تا فردا که او را نزد من آوری.» فردا که «عبّاس» او را به خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «وای بر تو ای ابوسفیان! آیا وقت آن نرسیده است که ایمان به خدای یگانه بیاوری؟» عرض کرد: «آری، پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! من شهادت می‌دهم که خداوند یگانه است و

همسرش «هند» ریش او را گرفت و فریاد زد: «این پیرمرد احمق را بکشید!» ابوسفیان گفت: «رها کن، به خدا اگر اسلام نیاوری تو هم کشته خواهی شد، برو داخل خانه باش.»

آن‌گاه پیغمبر ﷺ با صفوف لشکریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه «ذی طوی» رسید، همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه‌های «مکه» نمایان است، پیامبر ﷺ به یاد روزی افتاد که به اجبار از «مکه» مخفیانه بیرون آمد، ولی می‌بیند امروز با این عظمت وارد «مکه» می‌شود، لذا پیشانی مبارک را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر به جا آورد.<sup>۱</sup>

نقل کرده‌اند: رسول خدا ﷺ هنگام هجرت از «مکه» به سوی «مدینه»

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۶ و ۸۴۷؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۵۳۵-۵۳۷ و تفسیر نمونه، مکارم و همکاران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سی و دوم، ۱۳۸۳ش، ج ۲۷، ص ۴۳۵-۴۳۹.

این لشکر عظیم را دید، یقین پیدا کرد که هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است، رو به عباس کرد و گفت: «سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده!» عباس گفت: «وای بر تو، سلطنت نیست، نبوت است.»

سپس عباس به او گفت: «با سرعت به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشکر اسلام بر حذر دار!»

ابوسفیان وارد مسجدالحرام شد و فریاد زد: «ای جمعیت قریش! محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید.» و افزود: «هر کس وارد خانه من شود در امان است، هر کس در مسجدالحرام برود نیز در امان است و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود.»

سپس فریاد زد: «ای جمعیت قریش! اسلام بیاورید تا سالم بمانید.»

وقتی که به سرزمین «جُحفه» رسید، به یاد موطنش «مکه» افتاد؛ شهری که حرم امن خدا است و «خانه کعبه» که قلب و جان پیامبر ﷺ با آن پیوند ناگسستنی داشت، در آنجا. آثار این شوق که با تأثر و اندوه آمیخته بود، در چهره مبارکش نمایان گشت. در اینجا پیک وحی خدا «جبرئیل» نازل شد و پرسید: «آیا به شهر و زادگاه اشتیاق داری؟»

فرمود: «آری.»

جبرئیل گفت: «خداوند این آیه را برای تو فرستاده است.»<sup>۱</sup>

﴿إِنَّ الْآدَىٰ فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ

إِلَىٰ مَعَادٍ﴾<sup>۲</sup> «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت [= زادگاهت] باز می گرداند.»

اگرچه در معنای مقصود از «مَعَاد» در این آیه میان مفسران قرآن اختلاف هست و احتمالاتی از قبیل قیامت، بهشت، عالم رجعت، مرگ و ... داده اند، ولی با توجه به محتوای مجموع سوره قصص همه احتمالات مذکور بعید به نظر می رسد، جز اینکه بگوییم منظور از «معاد» در این آیه، بازگشت به سرزمین «مکه» است.

شیخ طوسی پس از اشاره به احتمالات مذکور می نویسد: «و اکثر اقوال المفسرين انه اراد الى مكة قاهراً لأهلها»<sup>۳</sup>

بیشتر مفسران قرآن این قول را

۲. قصص/۸۵

۳. التبيان في تفسير القرآن، شيخ طوسي (محمد بن حسن) با مقدمه شيخ آقا بزرگ تهراني و تحقيق احمد قصير عاملي، داراحياء التراث العربي، بيروت، بی تا، ج ۸، ص ۱۸۳.

۱. مجمع البيان، ج ۷، ص ۴۲۰؛ تفسير نمونه، ج ۱۶، ص ۱۹۸؛ الجامع الاحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبي، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۴، ص ۳۲۱ و روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، ابوالفتوح رازی با تحقيق محمدجعفر ياحقي و محمدمهدي ناصح، مشهد، آستان قدس رضوي، چاپ ۱۴۰۸ ق، ج ۱۵، ص ۱۷۹.

که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد.

سپس از شتر خود فرود آمد و برای نابودی بتها نزدیک خانه کعبه آمد، بتها را یکی پس از دیگری سرنگون می کرد و می فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»<sup>۲</sup> «حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است.»

و می فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ»<sup>۳</sup> «حق آمد و باطل نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.»

#### افتخاری دیگر برای امیرمؤمنان

چند بت بزرگ بر فراز «کعبه» نصب شده بود که دست پیامبر ﷺ به آنها نمی رسید، فرمود: «یا علی! بنشین تا من بر دوش تو قرار گیرم و بتها را سرنگون کنم.» علی رضی الله عنه در حالی که

تأیید می کنند که مراد آیه شریفه این است که پیامبر اسلام پیروزمندانه و با غلبه بر اهل «مکه» وارد آن شهر خواهد شد.

آری پیامبر خدا ﷺ به شکرانه تحقق این وعده بزرگ الهی که هشت سال پیش وعده داده شده بود، سجده شکر به جای آورد.

سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در «حجون» [یکی از محلات مرتفع مکه که قبر خدیجه در آن است] فرود آمد و غسل کرد، و با لباس رزم و سلاح بر مرکب نشست و در حالی که سوره «فتح»<sup>۱</sup> را قرائت می فرمود وارد مسجدالحرام شد. خانه کعبه را طواف کرد و نماز خواند و تکبیر گفت. سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند، به گونه ای

۱. اولین آیه سوره فتح چنین است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا؛ ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم.» این سوره مبارکه پس از «صلح حدیبیه» که زمینه ساز «فتح خیبر» و «فتح مکه» بود، نازل شده است.

۲. اسراء/ ۸۱.

۳. سبأ/ ۴۹.

نخواست دوباره قدم بر دوش آن حضرت بگذارد، لذا از طرف ناودان کعبه خود را پایین انداخت، وقتی در زمین قرار گرفت تبسمی کرد.

پیامبر ﷺ از علت تبسم او سؤال نمود.

عرض کرد: «تبسم من برای این است که خود را از این مکان بلند پایین انداختم و هیچ درد و اذیتی بر من نرسید.»

حضرت فرمود: «كَيْفَ يُصِيبُكَ أَلَمٌ وَ قَدْ رَفَعَكَ مُحَمَّدٌ وَ أَنْزَلَكَ جِبْرَائِيلُ؛<sup>۱</sup> چگونه درد و اذیت به تو برسد در حالی که تو را محمد بالا برده و جبرئیل پایین آورده است؟!»

یکی از عالمان قرن نهم هجری به نام شیخ صالح بن عبدالوهاب بن

کنار دیوار کعبه قرار گرفته بود، پیامبر ﷺ را بر دوش گرفت، ولی احساس ضعف نمود و نتوانست سنگینی رسالت را تحمل نماید، پیامبر ﷺ از وضع علی ﷺ آگاه شد و دستور داد علی پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود، آن‌گاه علی ﷺ قدم بر دوش رسول خدا ﷺ گذارد و بالا رفت، بت بزرگ قریش را که از مس بود به زمین انداخت و بت‌های دیگر را نیز یکی پس از دیگری به زمین انداخت.

این افتخار را علامه امینی رحمته الله از چهل و یک مؤلف سنی (با ذکر نام و نام کتاب و شماره صفحه) نقل کرده است و در نقل یکی از آنها (قاضی دیار بکری مالکی در کتاب تاریخ الخمیس) این مطلب نیز اضافه شده است که علی رضی الله عنه پس از سرنگون کردن بت‌ها، خواست پایین بیاید، از روی ادب و محبت به پیامبر ﷺ

۱. الغدير في الكتاب و السنة والادب، علامه شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی، مکتبه الامام امیرالمؤمنین رضی الله عنه (فرع طهران)، چاپ چهارم، ۱۳۹۶ ق، ج ۷، ص ۹-۱۳.

عرنندس حلی معروف به «ابن العرنندس» که شاعر و سخنور هم بوده، در قصیده‌ای این فضیلت مولای متقیان علی (علیه السلام) را چنین بیان کرده است:

وَصُغُوذُ غَارِبٍ أَحْمَدَ فَضْلٌ لَهُ  
دُونَ الْقَرَابَةِ وَالصَّحَابَةِ أَفْضَلًا<sup>۱</sup>  
«بالا رفتن علی بر دوش احمد فضیلتی است برای او، این فضیلت بزرگ غیز از فضیلت خویشاوندی و هم‌نشینی است.»

#### پاکسازی داخل کعبه

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از شکستن بتها، کلید خانه «کعبه» را گرفت، در را گشود و تصاویر پیامبران را که بر در و دیوار داخل «کعبه» ترسیم شده بود محو کرد، سپس در حالی که بر درب «کعبه» ایستاده بود و همه مردم جمال نورانی او را می‌دیدند، رو به مردم کرد و گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَخْزَابَ وَحْدَهُ إِلَّا إِنَّ كُلَّ مَالٍ وَمَأْتِرَةٍ وَدَمٍ يَدَّعَى تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ؛<sup>۲</sup> معبودی جز خدا نیست، یگانه است، یگانه، سرانجام به وعده خود وفا کرد، و بنده‌اش را یاری نمود، و خودش به تنهایی تمام احزاب را درهم شکست، ای مردم! بدانید هر مالی، هر امتیازی، هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است همه در زیر پاهای من قرار گرفته.» (یعنی دیگر گفتگویی از خونهایی که در زمان جاهلیت ریخته شده یا اموالی که به غارت رفته نکنید و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است.)

کلمات فوق به صورت دیگری نیز نقل شده است؛ در روایتی آمده است که مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) پرسید: «به چه علت نمازگزار، پس از

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۸ و المیزان، ج ۲۰، ص ۵۳۸ و تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۰۹.

۱. همان، ص ۹.

سلام همراه با بالا آوردن دست، سه مرتبه تکبیر می‌گوید؟»

فرمود: «وقتی پیامبر اکرم مکه را فتح کرد، با اصحابش کنار حجرالاسود نماز گزارد؛ وقتی سلام نماز را گفت، سه بار دستش را بالا آورد و تکبیر گفت و آن‌گاه گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عِدَّةً وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> معبودی نیست جز خدای یکتای یکتای یکتا که به وعده‌اش وفا کرد و بنده‌اش را یاری کرد و سپاهش را پیروز کرد و به تنهایی بر همه احزاب غالب آمد. پس فرمانروایی او راست و ستایش خاص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند، و می‌میراند و زنده می‌کند و او بر همه چیز

۱. علل الشرایع، شیخ صدوق (محمد بن علی) قم، مکتبه الداوری، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۰، باب ۷۸، ح ۱.

تواناست.»

#### عفو عمومی

بعد از این پیروزی درخشان و سریع، پیغمبر اکرم دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل «مکه» که در آنجا جمع بودند فرمود: «مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَمَاذَا تَنْتُونُونَ؟! شما چه می‌گویید؟ و چه گمان دارید؟! درباره شما چه دستوری بدهم؟»

عرض کردند: «ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی! و امروز به قدرت رسیده‌ای، ما را ببخش!»، اشک در چشمان پیامبر حلقه زد، صدای گریه مردم «مکه» نیز بلند شد. پیغمبر اکرم فرمود: «من نیز همان جمله‌ای را که برادرم یوسف به برادران ستمگر خود گفت به شما می‌گویم: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»<sup>۲</sup> «امروز

۲. یوسف/۹۲.

اقْتَرَبَ اقْتَرَبَ وَ شِعَارُ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ أُحُدٍ  
 يَا نَصْرَ اللَّهِ اقْتَرَبَ وَ يَوْمَ بَنِي النَّضِيرِ يَا  
 رُوحَ الْقُدُسِ أَرْحَ وَ يَوْمَ بَنِي قَيْنِقَاعٍ يَا رَبَّنَا  
 لَا يَغْلِبَنَّكَ وَ يَوْمَ الطَّائِفِ يَا رِضْوَانَ وَ شِعَارُ  
 يَوْمِ حُنَيْنٍ يَا بَنِي عَبْدِ اللَّهِ [يَا بَنِي عَبْدِ اللَّهِ]  
 وَ يَوْمِ الْأَخْزَابِ حَمَّ لَا يُبْصِرُونَ وَ يَوْمِ بَنِي  
 قُرَيْظَةَ يَا سَلَامَ أَسْلَمَهُمْ وَ يَوْمِ الْمُرَيْسِجِ وَ  
 هُوَ يَوْمُ بَنِي الْمُصْطَلِقِ أَلَا إِلَى اللَّهِ الْمَأْمُرُ وَ  
 يَوْمِ الْحُدَيْبِيَّةِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ  
 يَوْمِ خَيْبَرَ يَوْمِ الْقَمُوصِ يَا عَلِيُّ اتَّهَمَ مِنْ  
 عَلٍ وَ يَوْمِ الْفَتْحِ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا وَ  
 يَوْمِ تَبُوكَ يَا أَحَدًا يَا صَمَدًا وَ يَوْمِ بَنِي  
 الْمَلُوحِ أُمَّتِ أُمَّتِ وَ يَوْمِ صِفِّينَ يَا نَصْرَ اللَّهِ  
 وَ شِعَارُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا مُحَمَّدُ وَ شِعَارُنَا يَا  
 مُحَمَّدُ.<sup>۲</sup>

ملاحظه می‌فرمایید در این روایت،  
 شعار روز «فتح مکه» چنین آمده  
 است: «نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا» شاید پیام  
 این شعار چنین باشد که: ما بندگان  
 خدا از مشاهده این فتح بزرگ، گرفتار

۲. کافی، شیخ کلینی (محمد بن یعقوب)،  
 دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم،  
 ۱۳۶۵ش، ج ۵، ص ۴۷، باب الشعار، ح ۱.

هیچ‌گونه سرزنش و توبیخی بر شما  
 نخواهد بود، خداوند شما را می‌بخشد  
 و او «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است» و به این  
 ترتیب همه را عفو کرد و فرمود:  
 «فَاذْهَبُوا فَاتَّمُّوا الطَّلَقَاءُ» همه آزادید، هر  
 جا می‌خواهید بروید. پس مردم بیرون  
 رفتند مثل اینکه از قبرهایشان بیرون  
 آمده‌اند و به دین اسلام داخل شدند.<sup>۱</sup>

#### شعار فتح مکه

در جنگهای صدر اسلام، در هر  
 جنگی رزمندگان اسلام، شعار خاصی  
 می‌دادند. در روایت «صحیح» معاویه  
 بن عمار از امام صادق علیه السلام، شعارهای  
 مخصوص هر کدام از جنگهای صدر  
 اسلام، بیان شده است که متن کامل  
 آن را بدون ترجمه می‌آوریم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ  
 مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ  
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ شِعَارُنَا يَا مُحَمَّدُ  
 يَا مُحَمَّدُ وَ شِعَارُنَا يَوْمَ بَدْرٍ يَا نَصْرَ اللَّهِ

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۹؛ المیزان، ج ۲۰،  
 ص ۵۳۸؛ تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۳۹ و ۴۴۰.



الْمَرْحَمَةَ؛ امروز روز عفو و رحمت است!»

به این ترتیب مگه بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند، چنان در دلها اثر کرد که مردم، گروه‌گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزایر عربستان پیچید و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت. و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد.<sup>۱</sup>

#### تحقق وعده فتح بزرگ

با فتح مکه و تثبیت موقعیت اسلام و مسلمین، همان پیروزی عظیم الهی که در سوره «نصر» به پیامبر اسلام ﷺ وعده داده شده بود. تحقق یافت و مردم گروه‌گروه به دین اسلام وارد شدند؛ همان‌گونه که در این سوره مبارکه فرموده است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ

حالت غرور و تکبر نخواهیم شد؛ بلکه تواضع و تسلیمان در برابر خدا بیشتر می‌گردد و از شما نیز دعوت می‌کنیم که بندگی خدا و این دین حق را بپذیرید.

#### روز عفو و رحمت

رسول خدا ﷺ دستور داده بود: لشکریانش مزاحم هیچ‌کس نشوند، و خونی مطلقاً ریخته نشود، تنها مطابق روایتی شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند استثنا کرده بود.

حتی هنگامی که شنید «سعد بن عباد» پرچمدار لشکر، شعار انتقام را سر داده، و می‌گوید:

«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ  
الْيَوْمُ تُسَبَّى الْحُرْمَةُ؛

امروز روز انتقام است و امروز روز اسیر کردن نوامیس است.»

پیغمبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید الْيَوْمُ يَوْمُ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۴۰؛ صفوة الصّحیح من سیرة النّبی الاعظم، ص ۳۱۵.

وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ  
 اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ  
 إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا<sup>۱</sup>؛ «هنگامی که یاری خدا  
 و پیروزی فرا رسد و بینی مردم  
 گروه‌گروه وارد دین خدا می‌شوند،  
 پروردگارت را تسبیح و حمد کن و  
 از او آمرزش بخواه که او بسیار  
 توبه‌پذیر است.»

کلمه «فتح» در این سوره، به  
 صورت مطلق گفته شده و در صدر  
 اسلام نیز فتوحات زیادی نصیب  
 مسلمانان شده است و ممکن است  
 که هر کدام از آن فتوحات مصداق  
 این «فتح» شمرده شود، ولی  
 مشخصاتی که در این سوره برای این  
 فتح بزرگ بیان شده است، با هیچ یک  
 از فتوحات جز «فتح مکه» تطبیق  
 نمی‌کند، زیرا تنها در «فتح مکه» بود  
 که مردم گروه‌گروه داخل دین اسلام  
 شدند، به خصوص اعراب معتقد

بودند: اگر پیامبر اسلام ﷺ «مکه» را  
 فتح کند و بر آن مسلط گردد، دلیل  
 بر حقانیت اوست؛ چرا که اگر بر حق  
 نباشد، خدا چنین اجازه‌ای را به او  
 نمی‌دهد، همان‌گونه که به لشکر عظیم  
 «ابرهه» اجازه نداد. به همین دلیل، بعد  
 از «فتح مکه» مشرکان عرب  
 گروه‌گروه وارد اسلام شدند.<sup>۲</sup>

پس آیات سوره مبارکه «نصر» نیز  
 با «فتح مکه» ارتباط نزدیک دارد. لذا  
 در برخی از تفاسیر، مثل مجمع البیان،  
 المیزان و نمونه و... در ذیل تفسیر  
 سوره «نصر» جریان «فتح مکه» را نیز  
 نوشته‌اند.

#### اذان بلال

وقت نماز ظهر فرا رسید، مؤذن  
 پیامبر اسلام ﷺ، «بلال» بر بالای  
 «کعبه» قرار گرفت و با صدای رسا  
 اذان گفت و ندای توحید و رسالت را  
 در آن مجمع عمومی به سمع همه

۱. نصر/۱-۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۲۵.

بیعت گرفت، پس از آن زنان «مکه» که ایمان آورده بودند، برای بیعت خدمت حضرت آمدند و او آیه زیر را که در همان زمان راجع به بیعت زنان نازل شده بود، تلاوت فرمود:<sup>۲</sup>

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَعْفِرْنَ لهنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۳</sup>

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افتراپی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند

مردم رسانید، مشرکان لجوج هر کدام سخنی می‌گفتند، یکی می‌گفت: خوشا به حال فلانی که مُرد و صدای اذان را نشنید، در این میان ابوسفیان گفت: «من در این باره چیزی نمی‌گویم، زیرا به قدری دستگاه خبرگزاری محمد نیرومند است که می‌ترسم همین ریگهای مسجد او را از گفتگوی ما با خبر سازند.»

پیامبر ﷺ نماز ظهر را خواند، سپس کلیددار «کعبه» (عثمان بن طلحه) را خواست و کلید «کعبه» را به او پس داد و فرمود: «این مقام مربوط به شماست و در خانواده شما خواهد ماند.»<sup>۱</sup>

#### بیعت مردم مکه با پیامبر ﷺ

پس از «فتح مکه» نوبت به بیعت مردم رسید، برای اجرای مراسم بیعت، پیامبر ﷺ بر کوه «صفا» (یا در مسجدالحرام) مستقر شد، و از مردان

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۴؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۳؛ تفسیر قطبی، ج ۱۹، ص ۷۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۵۶.

۳. ممتحنه/۱۲.

۱. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۵.

آمرزش بطلب که خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

در آیه فوق، شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را بپذیرند:

۱. ترک هر گونه شرک و بت پرستی؛

۲. ترک سرقت؛

۳. ترک آلودگی به زنا؛

۴. عدم قتل اولاد؛

۵. ترک بهتان و افترا؛

۶. نافرمانی نکردن در برابر

دستورهای سازنده پیامبر اسلام ﷺ.

در مورد کیفیت بیعت اختلاف است. آیا ظرف آبی آوردند حضرت دست خود را در آب فرو برد و بیرون آورد و زنها به آن دست گذاردند یا اینکه از روی لباس بیعت کردند؟

روایت زیر، احتمال اول را تقویت می کند.

طبق روایت «صحیح» از امام صادق علیه السلام، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله «مکه» را فتح کرد، مردها آمدند بیعت کردند و پس از آن وقتی که زنها برای بیعت آمدند، آیه فوق نازل شد و شرایط ششگانه را برای بیعت زنان مطرح فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله آن شرایط را برای آنان توضیح داد. یکی از زنان به نام «ام حکیم» گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تُبَايِعُكَ فَقَالَ إِنِّي لَا أَصَافِحُ النِّسَاءَ فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ ثُمَّ أَخْرَجَهَا فَقَالَ أَذْخِلُنَّ أَيْدِيَكُنَّ فِي هَذَا الْمَاءِ فَهِيَ الْبَيْعَةُ»<sup>۱</sup> من با زنان مصافحه نمی کنم، پس یک ظرف آب خواست، دستش را داخل آب برد و بیرون آورد، سپس فرمود: شما هم دستهایتان را داخل این آب ببرید که همین بیعت است.»

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (محمد بن حسن)، آل البيت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق، ج ۲۰، ص ۲۱۱، ابواب مقلّمات نکاح، باب ۱۷، ح ۴.